

مناجات

خواجہ عبداللہ انصاری

عارف قرن چہارم ہجری

خط

انصاری، عبدالله بن محمد، ۳۹۲ - ۲۸۱ ق.
(مناجات)

مناجات خواجه عبدالله انصاری عارف قرن چهارم هجری / تصحیح سبزه‌علی
علی پناه، خط کیانی - (تهران): فروغی، ۱۳۶۸.
۳۲۰ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
چاپ ششم: ۱۳۸۱

۱ - مناجات. ۲ - نثر فارسی - قرن ۵ ق. الف. علی پناه، سبزه‌علی، ۱۳۰۵ -
مصحح، ب. کیانی، محمد، خطاط، ج. عنوان.

م ۸ الف / ۸ / BP ۲۷۱
۲۹۷/۷۷۸
۱۳۶۸

۲۷۱۳ - ۶۸ م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات فروغی، تهران، خیابان جمهوری، تلفن ۳۹۰۱۴۱۳

مناجات و الهی نامه خواجه عبدالله انصاری

تصحیح : سبزه‌علی علی پناه
تألیف : خط : کیانی
تألیف : ملیحه اکبری
چاپ : مروی
چاپ هفتم : ۱۳۸۴
تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک 964-91150-8-0 ۹۶۴-۹۱۱۵۰-۸-۰

۲۸۰۰۰ ریال

سید احمد رام

مقدمه

ما را سراغ آنست که شنوای ناله های جانسوز پیر طریقت، خواجه عبداللّه انصاری
باشیم. بخوانیم شعده های را که آتش عشق محبوب در دل این محب زانده و جوشش را
به خاکستری معطر مبتدل ساخته و سیلاب محبت یار چون اقیانوسی جوشان
خروشان طومار هیش را در هم چپانده

خواجه غرق عشق است، خرمین سوخته تویی یار و نقد جان فروخته روی لدا
خواجه عبداللّه انصاری، به گاه خلافت القادر بالله در بغداد، در آدینا
دویمین روز ماه شعبان از سیصد و نود و شصتمین سال گذشته از هجرت در کمند
اقمندر (طوس خراسان بنیاد آمد، پدر عبداللّه نامیدش و کینه اش ابوعلی
دادند و محبوب بود که بعد از لقب شیخ الاسلام یافت.

در چهارمین بهار زندگی به بختش گیس داشتند و در نهمین سال زبان شاعری با
کرد و به لسان فارسی و عربی طبع شعرگونه خود را با گوشهای شنو آشناساخت.
طی این سالها، قدرت درک او عجیب و حافظ اش شگفت آور.

آورده اند که او شش از صد هزار بیت شعر به حافظه داشته .

خواجہ در پی یافتن مقصود در مکتب بہ کجا پوی پردازد و در مدرسہ شاگرد
شیخ ابو عبد اللہ طایبی و امام یحییٰ شہبانی میگردد . اما آنچہ کہ او در پی یافتن
آن است در مدرسہ نییابد .

«... در او اہل تحصیل می چشم دلایل تفضیل و در طلب محل اوقات نمی بود

محل نشسته بودم در مدرسہ ، و در سر موبس ہزار و سوسہ ، ... »

در طلب خایت مقصود رو بہ ہر سو میاورد تا اینکه :

«... از در آمد قلندری ، بر ملک قاعت گذری .»

شیخ را دید شیخ ابو الحسن خرقانی حاصل میشود و ہوسست کہ سیا با بگذرد وادی

حیرت را ز ہنوں میگردد و بدینگونہ است کہ کلید گنج نہان ، پدیدار میاید پس از

آن خواجہ را دیدار نامی دیگر پیش روست ، از میدان کوچک گرفتہ تا مرادی

کبیر همچون شیخ ابو سعید ابی الحسنہ ! اما ابو عجمان مرید شیخ ابو الحسن خرقانی است

که حقیقت را با او در او یافته است .

خواجہ بابودن با شیخ ابوالحسن خرقانی ، اوراق میوید چہ کہ بعد از شیش
یافتہ و در این بعدرسی است کہ اوراق جاودان از او یادگار میماند .

یادگارهای خواجہ عبداللہ انصاری چنین نامیدہ میشوند :

“طبقات صوفیہ ، مناجات نامہ ، تفسیر کبیر ، یکشف الاسرار ، محبت نامہ ،
قلندر نامہ ، منازل السائرین الی حق المبین ، کنزالساکین ، زاد العادقین

رسالہ اسرار ، نصیح ، ذم الکلام

خواجہ در چہار صد و ہشتاد و یکمین سالی کہ از ہجرت گذشت روی بہ نقاب
خاک کشید و جسم را بہ دیار ہرات سپرد .

خواجہ ہمارہ در پی او بود ، او کہ : “یکتا ، بی ہمتا ، قیوم و توانا ، از شرک تبراً
اصل بردوا ، داروی دلہا ، بر ہمہ چیز بنیاد ...” بود

و ندای خواجہ بہ سالکان حقیقت چنین : “اگر بت عشقی خلاصی بجوی ، کہ :

عشق آتش نوز است، و بجز می بیکدیگر نیست، بهم جانست و بهم جانزاجانست و
 قصه ای بی پایانست، و در وید زمانست، عقل در ادراک وی چیرانست، و
 دل دریافت وی ناتوانست، و عاشق قربانست، نهان کننده حیات
 و عیان کننده نهانست.

بنزعلی علی پناه

الهی !
 نور تو چسب ایغ بهرفت بیفروخت ،
 دل من افرونی است .
 گو ای تو ترجمانی من بگردند ،
 نداء من افرونی است .
 قرب تو چسب ایغ وجد بیفروخت ،
 بمت من افرونی است .
 بود تو کار من است کرد ،
 بود من افرونی است .

الهی !
 از بود خود چه دیدم مگر بلا و عشا ؛ و از بود تو همه عطا است و وفا ؛
 ای به بر سپید او بگرم بهویدا .

ناکرده کسی کردی .
و آن کن که از تو سزا :

ج . اول . ص ۶۸ . تفسیر سوره الفاتحه

۲

الهی !

نام تو ما را اجاز !

و

مهر تو ما را جفازا !

الهی !

شاخت تو ما را امان ، و لطف تو ما را ایمان .

الهی !

فضل تو ما را الواء ، و

کشف تو ما را ماوی !

۱۰
الہی !
ضعیفان پر سپاہی ، قاصدان پر سر راہی ،
مؤمنان کو اہی ، چہ
بود کہ ہند راہی و نگاہی ؟

الہی !
چہ عزیز است او کہ تو اور احوال ،
در بگریزد ،
اور اور راہ آبی .
طوبی آکنس آہ کہ : تو ، اور آہ !
آہ کہ :
تا از ما خود کرائی ؟

« ص ۶۹ تفسیر سورۃ الفاتحہ »

ترا که داند؟

که: ترا «تو» دانی!

ترا نداند کس.

ترا، تو، دانی بس!

ای سزاوارشنا، خویش!

و ای شکرکننده عطا، خویش!

و بی، بذات خود، از خدمت تو عاجز،

و به عقل خود از شناخت منت تو عاجز،

و به کل خود از شادی تو عاجز،

و به توان خود از سزای عقل تو عاجز،

کریم!

گرفت از آن دردم که تو در زمان آینه

۳
بندہ آن شن ام کہ: تو سزای آئی
من در توجہ دانم؟ تو دانی!
تو آئی کہ گفتے کہ من آنم! - آئی.

«س. ۳۰ در نصیر سوزہ لغاتہ»

۴
الہی!
نمی تو انیم کہ این کار بے تو، بسر بریم.
نہ زہرہ آن داریم کہ از تو بسر بریم.
بر کہ کہ پنداریم کہ رسیدیم از حیرت شمار و سر بریم.
خداوند!
کجا باز یا بیسم آن روز، کہ تو ما را بودی و ما نبودیم،
تا باز آن روز رسم، میان آتش و دودیم،
اگر بدگیتی آن روز یا بیم بر بودیم.

۱۲
در بود خود را در یابیم، به نبود خود شنودیم

«ج اول ص ۳۶ تفسیر سورة الفاتحه»

۵
الهی!

از آنچه نخواستی، چه آید؟

و آنرا که نخواذی کی آید؟

ناگشته را از آب صیت؟

و نابایسته را جواب صیت؟

تلخ را چه سود که آب خوش در جوار است؟

و خار را چه حاصل از آنکه بومی گل در کنار است؟

«ج اول ص ۷۳ در تفسیر البقره»

۶
الهی!

گر زارم، در تو زاریدن خوش است.

و ز نامزم ، بتوان زیدن خوشست ،
 الهی شاد بدانم که بر درگاه تو میزارم
 بر امید آنک زوری در میدان فضل تو نامزم
 تو من فانی پذیری و من فاق تو پر دازم
 یک نظر در من بکن ،
 و دوستی بکب اندازم .

« ج اول ص ۱۱۳ - ۱۱۴ در تفسیر البقره »

الهی !
 نیسی و مید از باغ دوستی ،
 دل مندا کردیم .
 نویی یافتیم از خزانه دوستی ،
 بنیاد شاهی بر سر عالم ندا کردیم .

برقی یافت از مشرق حقیقت ،
 آب و گل کم انگاشتیم ،
 و دوستی بگداشتیم .
 یک نظر کردی ،
 در آن نظر بوختیم و بگداختیم
 بیفزای نظری
 و این بوخته را مریم ساز
 و غرق شده را دریاب ،
 که :

می زده را هم بی دارو و مریم بود .

(ج اول ص ۱۳۱ تفسیر البقره)

الهی !

تو دوستان ابہ خصمان مینما
 درویشا ز ابہ غنم و اندو مان میدا
 بیمار کنی و خود بیمارستان کنی
 در مانده کنی و خود درمان کنی
 از خاک آدم کنی و باوی چندان احسان کنی
 سعادتش بر سر دیوان کنی
 و بہ فرودوس اورا فہمان کنی
 مجلسش روضہ رضوان کنی
 نا خوردن کندم باوی پیمان کنی
 و خوردن آن در علم غیب پنهان کنی
 آگہ اورا بہ زندان کنی و سالہا گریان کنی
 جاری تو! کار جباران کنی

۱۲
خداوندی! کار خداوندان کنی!
تو عذاب و جنگ بجز باد و ستان کنی!

«ج، اول ص ۱۶۶ تفسیر البقرہ»

۹
الہی!
بندہ با حکم ازل، چون برآید؟
و آنچه ندارد چہ باید؟
جد بندہ چیست؟
کارخواست تو دارد،
بندہ بہ جد خویش نجات خویش کی تواند؟

«ج اول ص ۱۶۹ تفسیر البقرہ»

۱۰
الہی!
ای سزا کے کرم!

وای نوازنده عالم!
 نه با جز تو شادیت،
 نه بایاد تو غم
 خصمی شیعه و گو بهی حکم
 برگرز بنیما نفسی با مهر تو بهم
 آزاد شده از بند وجود و عدم
 باز رسته از رحمت لوح و قلم
 در مجلس انس،
 قبح شادی بردست نهاده دمامم.

(ج، اول ص، ۱۳۰ تفسیر البقره)

۱۱

الهی!

کار آن دارد که با تو کاری دارد،

یار آن دارد که چون تو یاری دارد،
 او که درد و جهان ترا دارد،
 ہرگز کے ترا بگذارد!
 عجب آنت کہ او کہ ترا دارد،
 از عہ زار تر میکندارد،
 او کہ نیافت، بہیب نیافت می زارد،
 او کہ یافت باری چہ امیکندارد!
 در بر آنرا کہ چون تو یاری باشد،
 گر نالہ کند سیاہ کاری باشد،

(ج، اول، ص ۱۷۵ - تفسیر البقرہ)

الہی!
 در سر کرستی دارم دراز!

ندانم که از حضرت کریم یا از نازا!
کریستن از حضرت بهره تیم و کریستن شمع بهره نازا!
از نازا کریستن چون بود؟
این قصه بی است رازا!

«ج. اول، ص. ۶۶۰ - ۶۶۱ تفسیر البقره»

۱۳

الهی!

یکچند به یاد تو نازیدم
آخر خود را شیختر گزیدم
چون کیفیت که این کار را سزیدم
اینم بس که صحبت تو از زیدم

الهی!

نه جز از یاد تو دوست نه جز از یافت تو جان،